

## تحلیل زبان‌شناختی استکبار انسانی در گفتمان قرآنی (مطالعه‌ی موردی ارکان و نمودها)

<sup>۱</sup> سیده فاطمه سلیمی

<sup>۲</sup> کبری راستگو

<sup>۳</sup> زهرا اکبری

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

### چکیده

مفهوم استکبار یکی از مفاهیم ضدآزادگی پرسامد قرآنی است که تأمل در ابعاد آن جهت تربیت صحیح انسان‌ها و نجات بشر از خلالات و گمراهمی، ضروری می‌نماید. مقاله حاضر در تلاش است با استخراج سازه‌های زبانی در در مصادیق انسانی و غیرانسانی این مفهوم در کلام و حیانی، افزون بر کشف مولفه‌های معناساز استکبار به تبیین ارکان و نمودهای آن پردازد. رهیافت‌های حاصل آنکه خداوند حکیم با کاریست سازه‌های مختلف زبانی در سطوح واژگانی، صرفی، نحوی و بلاغی به ارکان استکبار انسانی مانند زن‌سالاری، قدرت‌گرایی، شانتاز خبری اشاره داشته چنانچه با استفاده از این مولفه‌ها، نمودهایی از استکبار را در شکل قدرت‌گرایی، ترور شخصیتی، تفرقه‌افکنی و ایجاد اختناق برای خواننده ترسیم نموده است.

کلید واژه‌ها: زبان‌شناسی، استکبار انسانی، ارکان، نمود، گفتمان قرآنی

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی آمل، (نویسنده مسئول)؛  
salimi@quran.ac.ir

۲. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده تربیت مدرس قرآن مشهد؛  
rastgo@quran.ac.ir  
zh.akbari@ymail.com

۳. دانش آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشکده اصول دین، قم،

## ۱- مقدمه و طرح مقاله

زبان شناسی به طور عام به عنوان مطالعه‌ی علمی زبان بشر تعریف شده است.

(رحیمیان، ۱۱) علمی که در مورد زبان‌ها، پدیده‌ها و ساختارهای مختلف آن سخن می‌گوید. این علم چگونگی ساختمان زبان، سیر تاریخی آن، روابط آن با سایر فعالیت‌های بشری و تأثیر متقابل این فعالیت‌ها در زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد. (روینز، ۱۵) دانش زبان‌شناسی با قدمتی طولانی ارتباط گسترده‌ای با سایر علوم انسانی از جمله علوم قرآنی دارد و به واکاوی ساختارهای زبانی و غیرزنی متن جهت تبیین مراد اصلی متن می‌پردازد. ابزار این علم و شاخه‌های آن کاربردهای متعدد و فراوانی در حوزه‌ی مطالعات قرآنی از جمله آواشناسی در تجوید، ریشه‌شناسی انواع واژگان از جمله دخیل و غیر دخیل قرآن و معناشناسی در تفسیر موضوعی و... دارد که به ابعاد مختلف زبان در قالب حوزه‌های آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو، معناشناسی و... می‌پردازد.

در گستره‌ی مطالعات زبان‌شناسی، واژگان با توجه به بافت زبانی و غیرزنی، به ظرافت‌های معنایی خاصی اشاره دارند که مکمل معنایی متن به شمار می‌آیند و از مراد اصلی گوینده متن کدگشایی می‌نمایند. خداوند حکیم نیز در کلام مجید با قرار دادن واژگان در پوششی از ساختارهای زبانی و چینش آن‌ها در موقعیتی خاص، افزون بر معنای وضعي واژگان، در پی افاده‌ی ظرافت‌های معنایی و معانی فراوضعی به مخاطب است.

از جمله واژگان کلیدی دستگاه زبانی قرآن که تبیین معنای دقیق آن، از موضوعات قابل توجه اندیشمندان علوم قرآنی و اهل فن به شمار آمده، واژه‌ی "استکبار" است. مفسران و اندیشمندان علوم قرآنی همواره کوشیده‌اند با رویکردی توصیفی در مقام شناسایی این مفهوم برآیند اما با توجه به نقش برجسته مفهوم استکبار در نظام اخلاقی قرآن و لحن تهدیدآمیز قرآن کریم در نهی از آن، شناسایی هرچه دقیق‌تر این واژه براساس شواهد زبان‌شناختی امری ضروری می‌نماید. بی‌تردید نتایج تحلیل زبان‌شناختی این واژه،

نقش بسزایی در کیفیت نگرش آدمی خواهد داشت؛ زیرا پدیده‌ی "استکبار" در زندگی هر انسانی به اشکال گوناگون بروز می‌نماید و فهم صحیح این مقوله می‌تواند تغییری مثبت در رفتار و جهت‌گیری‌های بشری پدید آورد.

بدین تصور، مطالعه‌ی پیش‌رو، کوششی در ادامه‌ی تلاش‌های اندیشمندان و مفسران مسلمان با کاربرد دانش زبان‌شناسی است. این نوشتار برآن است تا ضمن تحلیلی زبان‌شناختی، ابتدا معنای دقیقی از مفهوم "استکبار" ارائه نماید سپس ارکان و نمودهای استکبار انسانی را به عنوان مصدق بارز این مفهوم در گفتمان قرآن، مورد مذاقه قرار دهد.<sup>۱</sup> آنچه در نوشتار حاضر محل سوال است اینکه:

#### ۱. بر پایه‌ی تحلیل زبان‌شناختی، مولفه‌های اصلی معناساز واژه‌ی "استکبار" چیست؟

۱. در پیشنهاد این پژوهش می‌توان گفت مروی گذرا بر میراث تفسیری مسلمانان نشان می‌دهد که علیرغم کاربرد گسترده‌ی واژه‌ی "استکبار" و مشتقات آن در قرآن، مطالعات و بحث‌های چندانی پیرامون این واژه سامان نیافته است، وانگکی شیوه‌ی ارائه مفهوم استکبار و پردازش اطلاعات در اکثر این تحقیقات همانند بسیاری از مطالعات قرآنی، به روش‌های کلاسیک و توصیفی است. از آن جمله:

- کتاب "استکبار و استضعف از دیدگاه قرآن" اثر محمد تقی رهبر (۱۳۶۲ش)؛ رهبر در کتاب خود، به تعریف دو واژه‌ی استکبار و استضعف در آیات قرآن، عوامل پیدایش این دو مفهوم، راههای مبارزه با آن دو و سرنوشت مستکبران و مستضعفان اهتمام داشته است.
- کتاب "استکبار" اثر یدالله احسانی (۱۳۸۰ش)؛ در این کتاب به مفهوم‌شناسی استکبار، آیات آن در قرآن، جلوه‌های استکبار، ابعاد فردی و اجتماعی این واژه و مسائلی از این قبیل پرداخته شده است.
- پایان‌نامه "ویژگی‌های استکبار و آثار آن در آموزه‌های امام علی (ع)"؛ این اثر در سال ۱۳۹۳ توسط علی مقیمی کوشکچه در مقطع کارشناسی ارشد به رشته تحریر درآمده است. نویسنده پس از مفهوم‌شناسی واژه استکبار، کبر و عجب، به جایگاه کبر در میان ویژگی‌های اخلاقی انسان و زمینه‌های پیدایش استکبار و ویژگی‌ها و آثار و راههای درمان آن در سیره علوی پرداخته است.
- مقاله "معناشناختی استکبار در قرآن کریم" نوشته اصغر افتخاری و مجتبی باباخانی (۱۳۹۴)؛ افتخاری و باباخانی، با بررسی واژگان همنشین واژه استکبار در آیات قرآن، حوزه معنایی این واژه را به دست داده‌اند. شایسته ذکر اینکه مقاله مذکور تنها اثری است که تاکنون در حوزه استکبار با رویکرد نوین به نگارش درآمده است. در چنین فضایی، نویسنده‌گان برآن شدند تا در پرتو رویکرد زبان‌شناسی و تحلیل سازه‌ها یا مولفه‌های زبانی مستعمل در واژه استکبار، خوانش جدیدی از موضوع استکبار انسانی در زبان قرآن به دست دهند.

۲. با بررسی سازه‌های زبانی مستعمل در مفهوم استکبار، ارکان این مفهوم چیست؟

۳. نمودهای مفهوم استکبار از خلال بررسی سازه‌های زبانی کدامند؟

## ۲- مفهوم‌شناسی واژه "استکبار" بر پایه ساخت‌واژه

"ساخت‌واژه" (morphology) یا "تک‌واژشناسی" یا "صرف" بخشی از دستور زبان است که ساخت(ار) واژه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این مقوله در گستره تحلیل‌های زبان‌شنختی جهت فهم دقیق و عمیق واژگان قرآنی از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ پرمسلم است گزینش هدفمند ساختار صرفی هر واژه که معیار آن حروف کلمه است، در قالب‌های گوناگون اشتقاق، تعداد حروف، پیشوندها و پسوندها، اصلی و زاید بودن و حرکات حروف کلمه، به نقش رسانه‌ای این ساختارها در تصویرسازی معانی زایشی وابسته به کلمه اشاره دارد و در واقع معانی پشت صحنه آیات را بیان می‌دارد؛ بر این اساس، مفهوم‌شناسی واژه استکبار بر پایه تحلیل ساخت‌واژه در تبیین مولفه‌های معناساز اصلی آن و افتراق و افزایش معنایی آن از دیگر مشتقات این ریشه در گفتمان قرآنی ضروری می‌نماید.

ماده "کبر" و مشتقات آن، ۱۶۱ بار در ۵۷ سوره و در ضمن ۱۵۳ آیه قرآن به کار رفته است. از این تعداد ۵۶ مورد واژه "استکبار" و مشتقات آن می‌باشد که خود نشانگر اهمیت این واژه و مفاهیم گسترده و عمیقی است که این واژه با خود به همراه دارد. این مهم در حالی است که واژه‌هایی همچون ملأ، ترف، بطر، استغناه و... در آیات بسیاری از قرآن با بیان ابعاد مختلف استکبار، نزدیک به همان معانی و مفاهیم را تداعی می‌کنند.

ریشه‌ی "کبر" به معنای عظمت و بزرگی است. صاحب "التهذیب" می‌گوید: «کبر الشيء، معظمه بالكسر وكُبر القوم، إذا كان أَعْدَهُمْ فِي النِّسْبَةِ»؛ یعنی آنکه نسبش قدیمی‌تر است. (ازهری، ۱۰/۱۱۹) «كَبِيرُ الرَّجُلِ وَ الدَّابَةِ كَبِيرًا فَهُوَ كَبِيرٌ» یعنی پیر و سالم‌مند شد. «وَكَبِيرُ الْأَمْرِ»: آن را بزرگ کرد. (ابن‌سیده، ۱۱/۷) همچنین کبر، خودبینی است؛ تکبّر نیز به همان معناست و شاید تکلف در آن منظور باشد یعنی به زور خودش را کبیر می‌داند. (قرشی،

(۷۴/۶) راغب نیز کبر را حالتی ناشی از احساس اعجاب به نفس و خودبزرگ‌بینی می‌داند. (راغب‌اصفهانی، ۴۳۸) بنابراین، معنای اولیه واژه "استکبار" نیز «بزرگی» است. «استکبار الشيء وأكبه: رآه كبيراً و عظُم عنده» يعني آن را بزرگ شمرد. (ابن‌منظور، ۱۲۶/۵) طریحی در تعریف استکبار می‌نویسد: «استَكْبَرَ الرَّجُلُ: رفع نفسه فوق مقدارها»؛ يعني انسان بیش از آنچه هست، اظهار بزرگی کند. استکبار از باب استفعال به معنی طلب بزرگی و بلندی مقام با ترک اذعان به حق و امتناع از پذیرفتن آن است. (طریحی، ۴۶۵/۳) در این میان راغب بر این باور است که استکبار در دو نوع ظهور جلوه می‌کند و به تعبیری دو چهره دارد: نخست آنکه انسان قصد کند و بخواهد که بزرگ شود و اگر این حالت در مورد چیزی که لازم و واجب می‌شود یا در مکان و زمانی صورت گیرد که بزرگی در آن واجب باشد، آن استکبار پسندیده است.

نوع دوم آنکه، استکبار در افزون‌طلبی و برتری‌جویی جلوه نماید؛ به طوری که انسان به چیزی که از آن او نیست و بدان سزاوار نیست، ابراز بزرگی نماید؛ این وجه از استکبار، مذموم و ناپسند است. (راغب‌اصفهانی، ۴۳۹) برخلاف نظر راغب، صاحب "المیزان" استکبار را امری همیشه مذموم می‌داند. به باور علامه، لازمه طلب بزرگی و فزون‌خواهی، نداشتن است. از این‌رو کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگ‌تر بداند و این پسندیده نیست. (طباطبایی، ۳۸۷/۱۲) با توجه به دیدگاه علامه و عدم نسبت استکبار به خداوند در زبان قرآن، به نظر می‌رسد، این واژه، همواره مورد مذمت است و بار منفی دارد.

افزون بر این، در زبان عربی هر قالب صرفی بر معنایی خاص دلالت دارد و جایگاه کاربرد آن متفاوت است. موارد واژگانی منتخب در زبان قرآن، دگرگونی و تغییر معنایی را از طریق اشکال معنادار ساخت‌واژی بیان می‌کند (عبدالرؤوف، ۱۲۹)؛ به عنوان مثال هریک از اوزان ثلثی مزید با برخورداری از یک، دو و یا چند حرف زائد، معنای متفاوت و یا بیشتری نسبت به ثلثی مجرد خود پیدا می‌کند و در نتیجه بر تصویرآفرینی آن واژه و آیه

در بافت قرآن نیز اثرگذار می‌باشد. در میان وزن‌های ثلاثی مزید، وزن «استفعال» برای طلب و درخواست انجام دادن فعل طوعاً و اختیاراً به کار می‌رود، همچنان‌که گاهی طلب و درخواست موجود در این وزن، از دیگری نیست بلکه از نفس خویش است؛ بدین معنا که فاعل به مبدأ فعل تمایل دارد و آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. (کشمیری، ۱۸۲-۱۸۱) به عنوان نمونه، در دو مفهوم «استقامت» و «استحیاء» با توجه به سازه‌ی زبانی «استفعال»، هر دو معنا قابل مشاهده است؛ بدین نحو که فاعل استقامت به اختیار خود و با سفارشِ نفس خود به ایستادگی و مقاومت، این عمل را در دستور کار خود قرار می‌دهد. همچنان‌که فاعل استحیاء در آیه شریفه «فَجَاءُتْهُ إِحْدًا هُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ...» (القصص، ۲۵)؛ دختر شعیب (ع) بوده که نه از روی اجبار بلکه با اختیار خود حالت شرم و آزرم را در دستور کار خود قرار داده بود؛ در واقع این موضوع نوعی خودمهارگری اختیاری محسوب می‌شود.

براین اساس در سطح ساختواری مفهوم «استکبار»، کاریست وزن "استفعال" مفید این دلالت معنایی است که فرد مستکبر خود به مبدأ فعل استکبار تمایل دارد و این تمایل در او بسیار است. حسب آنچه گفته آمد، مولفه‌ی معنایی بنیادین در واژگان "کبر"، "تکبر" و "استکبار" عظمت و بزرگی است اما شکل ساختواری در دو واژه آخر، بنا به قاعده مشهور «زیادة البنی تدلّ على زيادة المعنى»، معنای [+مقدار فراوان] را نیز بر آن افزوده است. بی‌گمان این مقدار در "استکبار" بیش از "تکبر" می‌باشد. لذا تکبر به معنای ظهور با کبریاء است، چه اینکه متکبر، فی نفسه دارای آن باشد، مانند خدای سبحان که تکرش تکبر حق است، و چه نداشته باشد و صرفا از راه غرور مدعی آن شود که آن مذموم است. در زبان قرآن، خداوند بلندمرتبه متکبر خوانده می‌شود زیرا خداوند در نهایت کبریاء، عظمت و بزرگی است و توصیف ذات اقدسش به این صفت حاکی از آن است که او از هرگونه وصف و ادراکی بالاتر است. این در حالی است که استکبار به معنای ابراز بزرگی همراه با تکلف و زحمت است (تعالیٰ، ۴۱)؛ فرد مستکبر در اظهار بزرگی به اندازه‌ای از حد معمول فراتر می‌رود که هر آنچه را فی نفسه دارای آن نیست، به ناحق به خود نسبت می‌دهد. در نتیجه،

واژه "استکبار" از مولفه‌های معناساز [+بزرگی]، [+مقدار فراوان]، [+تكلف] و [-حق] برخوردار است که این مولفه‌ها تمام کاربردهای قرآنی واژه استکبار را در برمی‌گیرد.

#### ۴- بررسی تطبیقی استکبار انسانی بر مبنای سازه‌های زبانی

سازه‌های زبانی موجود در متون به ویژه متن قرآن را می‌توان در لایه‌های آوایی، واژگانی، صرفی، نحوی، و بلاغی جستجو نمود. این سازه‌ها با ایجاد هماهنگی میان واژگان، معانی فراوضعی خاصی را ایجاد می‌کنند. بی‌شک زایش این معانی در انعطاف‌پذیری واژگان ریشه دارد؛ بدین سبب طبیعی است که برای یک واژه در سیاقی خاص، معنایی متفاوت از معنای آن در سیاق دیگری تصور شود. در حقیقت، شناسایی سازه‌های زبانی و بافت‌های موجود در یک متن، مکمل‌های معنایی را متبادر می‌سازد و ظرافت‌های نهفته در متن و بلاغت والای آن را آشکار می‌نماید. (جاب الله، ۸۶)

بدین تصور، برخی از سازه‌های زبانی مستعمل در مفهوم استکبار آیات الهی، جهت استخراج و تبیین این مفهوم در دو بخش ارکان و نمودهای آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. سازه‌های زبانی مورد بررسی غالباً از سطوح واژگانی، صرفی، نحوی و بلاغی گزینش شده‌اند.

##### ۴.۱. ارکان استکبار در گستره سازه‌های زبانی

مطابق آیات کلام مجید، مفهوم استکبار مبتنی بر ارکان متعددی است که با بررسی سازه‌های زبانی به کار رفته در آن، قابل دسته‌بندی و بررسی می‌باشند.

##### ۴-۱-۱. اشرافیت اجتماعی (زن‌سالاری) و توانگری اقتصادی

بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل استکبارورزی، خودبترینی از نظر قدرت و تمکین و علم و... است. در سیر تاریخی، نخستین استکباری که در قرآن از آن سخن رفته است، استکبار غیرانسانی است که بعدها به وسیله انسان‌ها ادامه پیدا کرد. به بیان دیگر، نخستین نوع استکبار، توسط ابلیس شکل گرفت؛ هنگامی که خداوند به ملائکه و شیطان دستور داد

تا در برابر آدم(ع) سجده کنند، ملائکه سجده کردند؛ لیکن ابليس سرپیچی کرد و گفت:  
 جنس من برتر از آدم است چون آدم از خاک آفریده شده و من از آتش، لذا فرمان خداوند را اجرا نکرد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۳۴)

"ابليس" اسم خاص است. او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آنها قرار داشت؛ او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (الكهف، ۵۰) و از سوی دیگر ریس و سرکرده تمام جنیان میباشد: «وَاسْتَغْرِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأُولَادِ وَعَدْهُمْ» (الاسراء، ۶۴)

قرآن با کاربست عبارت «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» در آیه شریفه «قالَ مَا مَنَعَكَ أَلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمْرُتُكَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الاعراف، ۱۲) به انگیزه ابليس در مخالفت با فرمان الهی (سجده بر آدم(ع))، اشاره میکند و کبر و غرور و تعصب خاصی را که بر فکر ابليس چیره شده بود، انگیزه استکبار او معرفی میکند؛ ابليس چنین میپندشت که از نظر جنس و جوهر از آدم برتر است و نمیباشد دستور سجده بر آدم(ع) به او داده شود، بلکه او باید مسجدود باشد و آدم(ع) بر او سجده کند.

خودبرتریبینی ابليس به جهت جنس و نژاد به اندازه ای زیاد بود که کلام الهی در تصویرگری تحقیر آدم(ع) از سوی ابليس، چنین حکایت میکند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» (الاسراء، ۶۱) بیشک کاربست واژه "طینا" به عنوان تمییز در آیه، و تفاوت آن با سایر آیات، انگیزه ای معنایی میطلبد که ضروری است با توجه به دیگر آیاتی که به این موضوع پرداخته اند، تبیین شود. اگر خواننده در مجموع آیات مربوط به داستان ابليس و آدم تأمل کند، درمیباشد که موضوع در آیه ۱۲ سوره اعراف و آیه ۷۶ سوره ص، مقام تفصیل و اشاره به جزئیات سرکشی ابليس از سجده بر حضرت آدم(ع) است لذا در بیان علت استکبار

ابليس، برتری او از نظر جنس با تعبیر "منْ نارٌ" در مقابل جنس آدم (ع) "منْ طينٌ" استعمال شد. اما مقام آیه‌ی اخیر - ۶۱ سوره‌ی اسراء -، مقام تحریر آدم (ع) است. ازین‌رو کلام مجید با استفاده از اسلوب حذف، واژه "طين" را به صورت تمییز منصوب می‌سازد تا بدین وسیله نهایت نگاه تحریرآمیز ابليس را انتقال دهد. بدین نحو که تمییز بیانگر مبالغه است لذا وقتی تعبیر "خلقت طينا" به کار می‌رود، صرفاً بیان جنس مخلوق مطرح نیست بلکه بیانگر آن است که این مخلوق تماماً خاک است؛ گویی ابليس چیزی جز خاک برای این موجود ندیده است و از نظر او خاک نسبت به آتش هیچ امتیازی ندارد؛ در نتیجه حضرت آدم (ع) از هیچ امتیازی نسبت به ابليس بهره‌مند نبوده است.

افزون براین، تعبیر "كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" بیانگر این معناست که ابليس نه تنها عملاء عصيان کرد، بلکه از نظر اعتقادی نیز معترض بود و فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد و آتش به خرم‌هستی او افکند؛ به تعبیری روشن‌تر، کاربست سازه‌ی زبانی "كَانَ" در شکل ماضی، نشان می‌دهد که ابليس پیش از این فرمان نیز، حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می‌پروراند و شاید به خود می‌گفت اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود، قطعاً اطاعت نخواهم کرد.

(مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۸۳/۱)

نخستین مصدق استکبار فوق از نوع انسانی، "نمرود"، پادشاه بابل، است، شخصی که به دلیل توانگری و تمکن استکبار ورزید و مدعی ریویت شد. کلام مجید درباره او چنین می‌فرماید: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِي حَاجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحِبِّي وَيُبَيِّنُ قَالَ أَنَا أُحِبُّي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبَهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (البقره، ۲۵۸).

خداآند حکیم با کاربرد سازه‌ی زبانی "مفهول‌له" در قالب جمله مصدری «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» بدین نکته اشاره می‌کند که آدمی در صورت برخورداری از مکنت و ثروت، طغيان کرده، خود را برتر از دیگران می‌خواند و حتی در برخی موارد مدعی الوهیت و ریویت می‌شود.

گفتنی است ادعای ربویت نمود را می‌توان در استعمال سازه‌ی زبانی "ربه" و یا به عبارت بهتر، تعریف "رب" با اضافه به ضمیر توجیه کرد. گرچه در تعیین مرجع ضمیر «۵» در «ربه» میان مفسرین اختلاف نظر است؛ برخی همچون فخر رازی به نقل از جمهور مفسران، محاچه‌کننده (الذی حاج) را مرجع ضمیر معرفی می‌کند و سپس با ذکر دلایلی،

مرجع ارجح را «ابراهیم (ع)» ذکر می‌کند. (فخر رازی، ۲۰/۷)

نویسنده‌گان بر این باورند، عدم قطعیت در تعیین مرجع ضمیر، انگیزه معناشناختی ظرفی در ورای خود دارد و آن اینکه با افزایش دایره احتمالات در مرجع ضمیر، خداوند ابعاد مختلفی از یک موقعیتِ خاص را برای مخاطب ترسیم می‌کند لذا هر برداشتی با توجه به تنوع مرجع ضمیر در آیه، صحیح و بیانگر بعدی از آن ابعاد خواهد بود. براین اساس با توجه به تعبیر «قالَ أَنَا أَحْيٰيٌ وَأُمِّيٌّ» می‌توان مرجع ضمیر را نمود دانست؛ به این معنا که محاچه او با ابراهیم (ع) در جهت اثبات ربویت خود بوده است؛ به عبارت دیگر، «رب» مصدری است که لفظاً به فاعل خود اضافه شده لذا بخش ابتدایی آیه چنین ترجمه می‌شود (آیا ندیدی کسی را که در ربویت خودش با ابراهیم محاچه کرد...).

پر مسلم است که نمود به خاطر داشتن سلطنت، خود را در موضع قدرت و خدایی می‌دید و به همین جهت گمان نمی‌کرد کسی جرأت سیزی با وی را داشته باشد. البته این خاصیت استبداد است که همواره باعث غرور و خودبرترینی انسان می‌شود. ناگفته نماند که نمود برای خدای سبحان قائل به الوهیت بود، و گرنه وقتی ابراهیم (ع) به او گفت: «خدا آفتاب را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور» نمود می‌توانست (مبهوت نشده) و حرف ابراهیم را قبول نکند و بگوید من هستم که آفتاب را از مشرق می‌آورم - نه آن خدایی که تو به آن معتقدی - و یا بگوید اصلاً این کار، کار خدای تو نیست، بلکه کار خدایانی دیگر است، چون نمود قائل به خدایانی دیگر غیر خدای سبحان نیز بود. همچنان‌که قوم او همین اعتقاد را داشتند؛ (طباطبایی، ۱۶۵/۲) همه داستان‌های ابراهیم (ع) که در قرآن آمده است بر این معنا دلالت دارد، مانند گفتگویی که آن جناب با عمومیش

درباره بتها داشت «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَيْهِ ءازِرًا تَخَذُّ أَصْنَامًا إِلَهَةً إِنِّي أَرْسِكُ وَقَوْمَكُ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الانعام، ۷۴)، و داستان کوکب و ماه و خورشید «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ الْيَلَ رَءَاءٌ كُوكِبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفْلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ الْأَقْلِينَ فَلَمَّا رَءَاءُ الْقَمَرَ بَازَغَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفْلَ قَالَ لَئِنِّي لَمْ يَهَدِنِي رَبِّي لَآ كُونَنَ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَءَاءُ الشَّمْسَ بَازَغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَادَا أَكْبَرَ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ يَقُولُ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرُكُونَ إِنِّي وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الانعام، ۷۶-۷۹) و خطابی که به قوم خود کرد: «وَحَاجَةُ قَوْمٍ قَالَ أَ تَحْاجُونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَنِي وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرُكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْءًا وَسَعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَنْذِكُرُونَ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنْكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (الانعام، ۸۰-۸۱) و داستان شکستن بتها، و سالم گذاشتند بزرگ: «إِذْ قَالَ لِأَيْهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَكْفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا إِبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ... قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّهَدِينَ وَتَالَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُؤْلُوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهِتَّا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَنِي يَدْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأَتُوْا بِهِ عَلَى أَعْنِيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قَالُوا إِنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهِتَّا يَإِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (الأنبياء، ۵۲-۶۲) و سایر داستان‌ها؛ پس معلوم می‌شود نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، لیکن با این حال خود را هم «رب» می‌دانست اما نه «رب‌الاعلى». از این‌رو خداوند درباره او همچون ابلیس «إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (سوره ص، ۷۴) صفت «کفر» و ناسیپاسی‌اش را متذکر می‌شود: «فَبِهِتَ الَّذِي كَفَرَ».

از دیگر مصادیق استکبار انسانی، استکبار فرعون و سیاه اوست که در آیات متعددی از قرآن کریم بیان شده است. با توجه به نص صریح قرآن می‌توان گفت، ریشه استکبار فرعون، قدرت‌ها، مال و ثروت، علم بسیار و ملک و حکومت سرتاسر رفاه او بود «وَنَادَى

فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (الزخرف، ۵۱) «فَلَوْ لَا أُلْقَى عَلَيْهِ أَسْوَرَةُ مِنْ دَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ» (الزخرف/ ۵۳) «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (الفجر، ۱۰)

همانطور که مشاهده می‌شود در آیات فوق، اشرافیت اجتماعی (زن‌سالاری) فرعون و توانگری اقتصادی او عامل منیت، خودبرتریینی و استکبار او معروفی شده است. گفتنی است مفهوم منیت و خودبرتریینی فرعون در آیه ۵۱ سوره‌ی زخرف، با کاربست سازه‌ی زبانی "ضمیر أنا" و "یاء متكلم" نشان داده شده است. همچنان‌که می‌توان استفاده از حرف نداء دور "یا" و حذف مضافق‌الیه از منادای موجود در جمله "قوم" را موید نخوت و کبر فراوان فرعون در بیان برتری‌اش دانست؛ بدین نحو که او چنان خود را از همه برتر می‌داند که قومش را سزاوار خطابی نزدیک نمی‌داند. بی‌شک ظهور یاء متكلم در ندا، می‌تواند بیانگر قربت و همسطحی و هم‌رتبگی میان نداده‌نده و ندا داده‌شده باشد و حال آنکه تفکر اشرافی فرعون، مانع از وجود این قربت بوده، لذا مضافق‌الیه در منادا حذف گردید.

باری، خودبرتریینی فرعون تا به حدی بود که سبب شد ادعای خدایی کرده، بگوید «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (النازعات، ۲۴)؛ نکته قابل تأمل در این آیه اینکه روحیه‌ی استکبارگری فرعون به حدی بود که او خود را بالاترین رب خواند. کلام مجید، نهایت خودبرتریینی او را با کاربست سازه زبانی "صفت تفضیلی" (اعلی) نشان می‌دهد، بی‌آنکه برای این صفت قید و شرطی نظیر «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى فِي الْأَرْضِ وَفِي السَّمَاءِ» و یا هر قید دیگری قائل شود، همچنان‌که افاده‌ی مفهوم برتری در قالب جمله اسمیه، عمق این تفکر انحرافی و ثبوت آن را در وجود فرعون آشکار می‌سازد.

#### ۴-۱-۲. فقر فرهنگی و وابستگی فکری

گاهی افرون بر مستکبران، خود مستضعفان و مردم عوام نیز در تقویت استکبار نقش دارند؛ بدین نحو که بدون اندیشه و تأمل در برنامه‌ها و دسیسه‌های استکبارگران، کورکورانه

از اندیشه‌های آن‌ها پیروی می‌کنند. کلام مجید در آیه شریفه «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح، ۷) با استفاده از سازه‌ی زبانی کنایه، به این مهم اشاره می‌کند.

در آیه‌ی موردبث عبارت «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ» در یک سازوکار کنایی لجاجت و حق‌گریزی عامه مردم را به نمایش می‌گذارد. صاحب "المیزان" در توضیح این عبارت کنایی می‌نویسد: «جعلوا أصابعهم في آذانهم» معنایش این نیست که حقیقتاً انگشت در گوش خود کردند، بلکه این تعبیر کنایه است از اینکه از شنیدن دعوت نوح نبی استنکاف ورزیدند. همچنان که تعبیر «واستغشووا ثيابهم»، گرچه به این معناست که جامه‌ی خود برسر کشیدند تا رسول خود را نبینند، و سخن را نشنوند، اما این تعبیر هم کنایه است از تنفر آنان و گوش ندادنشان به سخن فرستاده خدا. (طباطبایی، ۴۴/۲۰) در واقع گذاشتن انگشتان در گوش - یک تمهید زبانی سبک‌ساز - از نوع کنایه است که در گستره مطالعات زبان‌شناختی، به جهت بیان مبالغه در رویگردانی از سخن حق به کار رفته است. (فخر رازی، ۶۵۱/۳۰) و البته این دو تعبیر نوعی اهانت به حضرت نوح (ع) به شمار می‌آید به این معنا که ما اصلاً حاضر نیستیم دعوت تو را خواه حق یا باطل بشنویم. این برخورد، برخوردی غیرعقلانی و غیرمنطقی است، چراکه از نظر منطقی، انسان عاقل باید سخن را بشنود؛ اگر حق بود پذیرد و اگر باطل بود رد کند؛ این نوع گفتمان قرآنی با سازوکار کنایی در توصیف حالات مردم عوام، از فقر فرهنگی و وابستگی فکری مردم آن زمانه به افکار و اندیشه‌های استکبارگران خبر می‌دهد.

#### ۴-۱. شانتاز خبری، مطبوعاتی، تبلیغاتی

یکی دیگر از ارکان استکبار، شانتاز / سوءاستفاده خبری، مطبوعاتی و تبلیغاتی، دروغپردازی، کنترل ذهن و شیوه‌ی مغزی است. مستکبران برای مدیریت افکار عمومی و مصنون‌سازی آن‌ها نسبت به اندیشه‌ها و افکار استکبارستیزان می‌کوشند تا پرکاربردترین ابزار ترویجی و تبلیغی را در راستای اهداف خود به انحصار درآورند و از آن‌ها در

بی اعتبارسازی مخالفان خود سود جویند.

کلام مجید با کاربست واژه "السحره" در سوره شعراء «وَقِيلَ لِلنَّاسِ هُلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْفَالِيْنَ» (الشعراء، ۴۰-۳۹) در حقیقت به یکی از ابزارهای تبلیغاتی استکبارگران اشاره می‌کند. توسل به سحر و جادوگری در زمان فرعون امری شایع بود. رواج این مساله خود بیانگر فقر فکری - فرهنگی جامعه آن روز است زیرا انسانی که از سطح فکری بالایی برخوردار باشد، به جای توسل به سحر و جادو بر خداوند بلندمرتبه و قدرت لایتناهی او تکیه می‌دهد.

باری، فرعون برای مقابله با موسی(ع) ساحران و جادوگران را فرا خواند چراکه آن‌ها نمایندگان فکری او به شمار می‌آمدند؛ به همین دلیل فرعون و ماموران او با این امید که پیروزی ساحران، به معنی پیروزی خدایان آن‌ها است، از مردم خواستند تا در صحن حاضر شوند.

#### ۴-۲. نمودهای استکبار در گستره سازه‌های زبانی

بی‌شک، یکی از حقایق دین میین اسلام، دعوت انسان به مبارزه و مقابله با هر آن چیزی است که عزت و کرامت او را مخدوش می‌سازد. مفهوم استکبار نیز از این امر مستثنی نیست. خداوند حکیم در کلام مجید، به نمودهایی از این صفت مذمومه در جوامع بشری اهتمام داشته است تا آدمی با شناخت آن‌ها در مقام ستیز و فرسایش این رذیله برآید.

#### ۴-۱. قدرت‌گرایی و سلطه‌طلبی

قدرت مطلق در نگاه اسلام به حوزه خداوند نسبت داده شده است «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ (البقره، ۱۶۵) همچنانکه تعبیر قدرت در حوزه انسان، میل به تقرب الهی و نیل به رضایت حق است که کمال مطلوب وی را به دنبال دارد و در نتیجه رستاخیز فضائل را فراهم می‌آورد. در نقطه مقابل دیدگاه اسلامی، می‌توان به دیدگاه اخلاقی نیچه و یا مکاتب قدرت‌گرایی

همچون مکتب ماکیاولی اشاره نمود که کلیدوازه چنین افکاری را "قدرت‌گرایی" یا "اراده معطوف به قدرت" تشكیل می‌دهد. نیچه، تصاحب قدرت از سوی انسان را ضروری می‌پنداشد و صاحب قدرت را ابرمردی می‌داند که باید رنگ برابری و وحدت انسانی را با تصاحب قدرت مادی از بین ببرد. در باور وی ابزار قدرت باید «نیرومند را نیرومندتر سازد و برای خسته‌ی از دنیا، فلیکننده و نابودی آور باشد». (نیچه، ۱۳۵) با توجه به چنین تعبیری کمال انسان در قدرت و تضعیف دیگران شکل می‌گیرد. در دیدگاه "نیکلا ماکیاولی" نیز حفظ قدرت توسط سردمداران دولت باید با ابزار خشونت و زور، فریب، ریا و تبلور خوی حیوانی همراه باشد. (ماکیاولی، ۱۰۷) در حقیقت این دیدگاه‌های قدرت‌گرا با نگاه ابزاری به دین و تأمین منافع شخصی با هرگونه تبلیغات منفی، بار منفی قدرت را به نمایش می‌گذارند لذا چنین تصاویری از قدرت، بیانگر استکبار و صفتی ضدهنجر خواهد بود. امام علی(ع) بار ضدارزشی قدرت طلبی را چنین بیان می‌دارد: «هرگاه قدرت، تو را به ستم کردن بر مردم برانگیخت، به یاد آر که خداوند سبحان بر کیفر دادن تو تواناست و ستمی که به مردم روا می‌داری، می‌گذرد، ولی گناه و کیفرش برای تو می‌ماند.» (کلینی، ۲۸۹)

خداوند بلندمرتبه با کاربست سازهای زبانی، چنین نمودی از استکبار را که با قدرت مادی همراه است، در قوم عاد به تصویر می‌کشد و قدرت طلبی محض و قطعیت آن را از نگاه این قوم مستکبر بیان می‌دارد: **فَمَا غَاءُ فَاسْتَكْبِرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُ مِنَا قُوَّةً أُولَئِنَّ يَرَوُا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ** (فصلت، ۱۵)

خداوند به بهترین شکل ممکن بزرگ‌نمایی غیرحقیقی - "بِغَيْرِ الْحَقِّ" - و بیمارگونه‌ی مستکبرانی همچون قوم عاد را با گزینش تمیز در ساختار "قوه" نشان می‌دهد و اقتدار طلبی آن‌ها را علت بروز حالات استکبار در این قوم معرفی می‌کند؛ کاربست واژه "قوه" در شکل تمیز که ساختار نکره را می‌طلبد، بدین هدف بیان شده تا عظمت و بزرگی نامحدود را در نگاه این قوم نسبت به موقعیت خود به تصویر کشد. خداوند حکیم در پاسخ به این قوم، قدرتمندی حقیقی را در اتصاف حقیقی و همه جانبه نسبت به صفت قدرت

می‌داند و اتصاف به "خلقت و آفرینش" را به عنوان مهمترین علل بزرگی و عظمت مطرح می‌کند لذا در انتساب قدرت حقیقی به خود از عاملی حقیقی در پذیرش حقانیت خود بهره می‌برد و با چنین استدلالی منطقی و محکم، خلقت را عامل انتساب بزرگی معرفی می‌نماید؛ امری که بشر از اتصاف به آن عاجز است.

سازه‌ی دیگری که خداوند در تحکیم استدلال خود و پاسخی محکم به باور آنان به کار می‌گیرد، کاربست اسم ظاهر "الله" است. خداوند می‌توانست با توجه به بافت زبانی جمله در پاسخ به قوم عاد که ضمیر متکلم به کار برده‌اند، از ضمیر متکلم "آنها" استفاده نماید اما او ظهور حقیقی و حضور مطلق خویش را در امر قدرت و عظمت و بزرگی با گرینش واژه "الله" که جامع همه صفات و اسماء الهی است، افاده می‌کند؛ همچنان‌که ابطال قدرت طلبی انسان‌های مستکبر و قلت شان آن‌ها در نحوه پاسخ خداوند و التفات او از ساختار خطاب به غیبت نیز قابل بررسی است؛ بدین معنا که خالق هستی از پاسخ مستقیم به این قوم مستکبر کراحت ورزیده، با گرینش ضمیر غائب بهجای مخاطب، موقعیت پست آنان را به نمایش می‌گذارد و آنان را حتی سزاوار پاسخی رودرو نمی‌داند. بهیان دیگر خداوند حکیم با این التفات شائینت آنان را از ایشان سلب می‌کند و در مقابل، با کاربست لفظ جلاله "الله" – لفظی که در میان سایر اسماء الهی تنها به خداوند اختصاص دارد و از انتساب به غیر مبرّاست – عظمت و بزرگی خود را به ایشان گوشزد می‌نماید.

#### ۴-۲- تهدید و ترور شخصیتی

یکی دیگر از نمودهای استکبار، تهدید، تخریب و ترور شخصیتی است که افراد مستکبر با این اقدام سعی در بی‌منزلتی رهبران ذی‌نفوذ در نزد مخاطبان دارند. سازه‌های زبانی مستعمل در بیان این نمود، قسم و حروف تأکید است. به عنوان مثال خداوند در ترسیم استکبارگری فرعون از ادعای الوهیت او سخن به میان می‌آورد و مذکره‌ی وی در سایه‌سار ارعب، تهدید و زور را به تصویر می‌کشد: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأُجْعَلَنَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (الشعراء، ۲۹)

پر واضح است که فرعون حالات رفتاری و عملی استکبار را در خود به ظهور رسانده بود و این امر از گستره وسیع و رسوخ این رذیله در وجود او خبر می‌دهد چراکه ظهور صفتی ضدارزشی در رفتار آدمی، نشان از تأثیر فکری و عمق تعاملات اراده و استکبار دارد. کاربست تأکیدهای فراوان به عنوان یک سازه‌ی صرفی ضمن گفتمان‌های فرعون نسبت به مخالفانش نشان از ریشه‌گسترانی استکبار در وجود او دارد که در تعامل او با مردمان مستضعف و یا مخالفانش جلوه نموده است. کاربرد لام موطنه قسم (لَئِنْ) و لام جواب قسم (لَا جَعْلَنَّ) در کنار نون تأکید در آیه‌ی مذکور و آیات ۱۲۴ سوره‌ی اعراف، ۷۱ سوره‌ی ط و ۴۹ سوره‌ی شراء در واژگان (الْأَقْطَعْنَ)، (الْأَصْلَبَنَكُمْ) و (الْأَجْعَلَنَكَ) نشان از پیوند عمیق فرعون با استکبار دارد به‌طوری که تهدید و ارعاب را سرلوحه کار خود در تمکین مخالفان قرار می‌دهد.

پر مسلم است، این نوع مذاکره و گفتمان، مذکره به معنای واقعی به‌شمار نمی‌آید؛ همانگونه که از نگاه مقام معظم رهبری نیز مذاکره در سایه تهدید، تحریم، فشار و ارعاب بی‌معنا است. (بیانات رهبری، ۱۳۹۴)

در روایت قرآنی قوم شعیب نبی (ع) نیز می‌توان این نمود استکبار - کاربست حریه‌ی تهدید - را ملاحظه کرد، آنجاکه این قوم مستکبر فرستاده خداوند را با تاکیدات فراوان به اخراج و تبعید از شهر و دیار خود و یا تسليم و پیروی از ایشان تهدید نمودند: «قَالَ الْمَالِيُّ  
الَّذِينَ اسْتَكَبُرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتَنَا أُولَئِكُمْ  
مِّنْ مُّلَّتِنَا قَالَ أَوْلَوْ كَنَّا كَارِهِينَ» (الاعراف، ۸۸)

خداؤند حکیم در آیه‌ی شریفه‌ی ۸۷ سوره‌ی بقره «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَيْنَاهُ مِنْ  
بَعْدِهِ بِالرَّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا  
لَا تَهْوِي أَنفُسُكُمْ اسْتَكَبَرُتُمْ فَفَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتَلُونَ»، با کاربست یکی دیگر از سازه‌های زبانی به دو گروه استکبارگر و استکبارستیز اشاره می‌کند و نمود استکبار را در ترور شخصیت‌ها نشان می‌دهد. خداوند با استفاده از سازه‌های زبانی "به‌گزینی" و "آرایش

"وازگانی"، در بیان رهبران استکبارستیزی همچون موسی(ع) و عیسی(ع)، حقیقت‌مندی رسالت آنان و نمود استکبار در قالب تخریب و ترور شخصیتی را مطرح می‌سازد.

به گزینی و آرایش وازگانی یکی از مقوله‌های زبانی متن به شمار می‌روند که براساس آن‌ها می‌توان روابط وازگانی را سنجید. این دو مقوله زبانی را نمی‌توان خطایی دستور زبانی دانست بلکه نوعی استفاده خلاقانه و بدیع از زبان در دو محور همنشینی و جانشینی است. این مولفه با در هم شکستن روال معمول کلام، موجب آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی و در نتیجه افزایش توجه شنونده (ربابعه، ۴۹) و حتی زایش معانی فراوضعی می‌گردد. خداوند در آیه‌ی فوق‌الذکر در تأیید رسالت پیامبران به جای استعمال اسم ظاهر "تورات" و "انجیل" به عنوان کتاب حضرت موسی(ع) و عیسی(ع)، به گزینش واژه‌ی "الكتاب" و "البيانات" گریز زده است؛ این به گزینی وازگانی بیانگر معنای حاشیه‌ای و طریقی است که کاربست هیچ واژه دیگری مفید آن نخواهد بود.

کاربست دو واژه "الكتاب" و "البيانات"، افزون بر ارتباط معنای ضمنی آن‌ها با معنای وضعی و کانونی این دو واژه، به تأیید قطعی کلام رسولان الهی و اقدام و واکنش ناشایست استکبارگران در مقابل پیشگامان حق‌مدار و ظلم‌ستیز اشاره دارد. بدین نحو که معنای اصلی ماده (ک، ت، ب)، استوارسازی نیتها در خارج با ابزار مناسب است، مانند استوارسازی دانش‌ها، باورهای قلبی، پیمان‌ها و ادعاهای با حروف، کلمات و جملات. این مفهوم، معنای متداول و رایج این ماده است، استوارسازی توشه‌دان و جز آن و بازگرداندن حالت اولی آن با دوختن درزها و پیراستن کاستنی‌ها و... نیز از این قبیل است. به همین سبب ریشه "كتب" بر مفاهیم حکم، داوری، تقدیر و وجوب نیز اطلاق شده؛ چراکه هر کدام از این‌ها به گونه‌ای استوارسازی قصدها و نیتهاست، و تمامی این موارد چون نگاشته شوند و از این جهت ثبت گردد، کتابت خواهند بود. (مصطفوی، ۲۱/۱۰) لذا در اصل ماده "كتب" دو مولفه معناساز [+اظهار] و [+استوارسازی] قابل مشاهده است. همچنان‌که در مفهوم‌شناسی لغوی واژه "بيانات" معنای حقیقی کشف و وضوح در چیزی بعد از ابهام و

اختصار در آن، به عنوان معنای مرکزی این واژه ذکر شده است؛ «المعنى الحقيقى هو الانكشاف والوضوح بعد الإبهام والإجمال»؛ (همانجا، ۳۹۵/۱) بر این اساس و با توجه به بافت موقعیتی کلام، مستکبران به تکذیب رسولان الهی و قتل و ریشه‌کنی بنیان دین روی آورده‌اند؛ لذا اثبات حق‌مداری مطلق پیامبران، مستلزم کاربست واژه "كتاب" به جای "تورات" و کاربرد "бинات" به جای "إنجيل" بوده است.

در حقیقت خداوند به وضوح و با به‌گزینی واژگانی "كتاب" و "бинات"، به ترتیب به تثبیت احکام، استواری مفاهیم و تحقق محتوایی تورات و همچنین روشنگری و فارق حق و باطل بودن انجیل اشاره دارد. این معانی نه تنها جزء ویژگی‌های ذاتی دو کتاب تورات و انجیل به‌شمار می‌آیند که به‌متابه موبدی بر رسالت موسی و عیسی(ع) استعمال شده‌اند. به بیان دیگر خداوند با استفاده از این دو واژه، اوج استکبارستیزی و حق‌مداری ایشان را به تصویر می‌کشد؛ در نتیجه هرگونه تکذیب در این نشانه‌ها و نیز ترور صاحبان این نشانه‌ها را زشت و مذموم می‌داند.

در ادامه‌ی این آیه نیز نمود استکبار در دو شکل تخریب و ترور شخصیتی، با به‌گزینی و آرایش هدفمند دو واژه "كذبتم" و "تقتلون" افاده می‌گردد. بدین معنا که استکبارگران با توسل به تخریب حیثیت و هتك حرمت استکبارستیزان از طریق استهzaء، تهمت و تکذیب ایشان، می‌کوشند تا قدرت و صلابت و جایگاه آن‌ها را در میان توده مردم از بین برند و در صورت ناکامی به ترور و قتل آن‌ها اقدام می‌کنند.

سازه زبانی دیگری که در این آیه قبح و تحریم اعمال مستکبران را بیش از پیش تایید می‌کند، التفات در زمان فعل "تقتلون" است. عنصر زمان یکی از تکنیک‌های تصویرپردازی در متون به‌ویژه متن قرآن است؛ بی‌شک رنگ آمیزی صحنه‌ها و ایجاد فضای پویا و زنده به طرق متعدد من جمله تغییر زمانی افعال ممکن می‌شود.

زمان فعل در زبان عربی، به دو گونه ظهور می‌یابد: ۱. زمان صرفی یا دستوری که قالب فعل را در سه شکل ماضی، مضارع و امر به تصویر می‌کشد. ۲. زمان نحوی که مربوط به نظم و چینش فعل با واژگان دیگر در محور همنشینی است. (هنداوی، ۵۰). ترکیب این

دو زمان در ساختار زبانی کلام، معنایی فراتر از معنای وضعی و اولیه‌ی آن افاده می‌کند. این سازه‌ی زبانی را می‌توان در ترکیب میان زمان دستوری فعل "کذبتم" و "قتلنون" با زمان نحوی و ترکیبی آن دانست که انگیزه معناشناختی در ورای آن، مذمت نمود استکبار در شکل قتل است.

به باور برخی از زبان‌شناسان، آوا و آهنگ در فواصل قرآن، در خدمت معنا است؛ رمانی در کتاب معروف خود "النکت فی إعجاز القرآن" ذیل زیبایی‌شناسی فواصل می‌گوید: «فواصل قرآنی سراسر بلاغت و حکمت است و روشنی برای فهم معناست». (رمانی، ۱۰)

بر این اساس می‌توان برای این مؤلفه زبانی که در قسمت فواصل، در شکل فراهنجری فعل در قالب زمان شکل گرفته است بدین نکته ظریف اشاره نمود که با وجود تحقق امر تکذیب و قتل پیامبران در گذشته، خداوند در بیان قتل به زمان مضارع که بر تداعی زمان حال دلالت دارد، گریز زده است. در واقع بیان فعل در شکل حاضر مفید این معناست که زشتی و تنگ‌آور بودن ترور شخصیت‌های برق حق بهویژه صحنه رقت‌بار قتل پیامبران و به نوعی تمامی پیشگامان استکبارستیز را به شکلی پویا و زنده در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر کشد گویی چنین صحنه‌هایی در حال حاضر در حال اتفاق است. (زمخسری، ۱۸۸/۱) ایجاد چنین فضای ارتباطی، تأثیر روانی بسیاری بر مخاطب خواهد داشت و او را به اجتناب از این عمل شنیع سوق می‌دهد. و اگر مستشکل اشکال کند که چرا تنها فعل "قتل" برای مخاطب احضار شده است باید گفت که فعل تکذیب به ریشه‌کنی کامل بنیان دین و شخصیت‌های استکبارستیز منجر نمی‌شود چراکه تکذیب و طرد ایشان از سوی یک قوم و در یک برده زمانی، به معنای عدم تصدیق آن‌ها در میان اقوام دیگر و یا حتی دیگر ازمنه و امکنه نیست لکن تبعات جبران‌ناپذیر قتل و ترور چنین شخصیت‌هایی، تمام زمان‌ها و مکان‌ها را متاثر می‌سازد به‌طوری که هیچ چیز از آسیب‌ها و پیامدهای منفی آن مصون نخواهد ماند.

امام خمینی (ره) از ترور شخصیت‌ها، به عنوان عملی غیرمنطقی و جاگلانه یاد می‌کند

که عمق حقارت و کوچکی مستکبران و از سویی دیگر عظمت استکبارستیزان را بیان می‌دارد: «تروریست‌ها نمی‌توانند شخصیت انسانی مردان اسلام را ترور کنند. به اینان که شکست و مرگ خود را لمس نموده و با این رفتار غیرانسانی می‌خواهند انتقام بگیرند». (خمینی، ۷۹/۷) «بفهماید، به این‌هایی که این طور کارهای ناجوانمردانه می‌کنند... بلکه این نحو کشتن که به طور ناگهانی و دزدکی می‌کشند.» (همان، ۱۰ / ۴۴۱) «اگر منطق داشتید که صحبت می‌کردید؛ مباحثه می‌کردید. لکن منطق ندارید، منطق شما ترور است! منطق اسلام ترور را باطل می‌داند. اسلام منطق دارد؛ لکن با ترور شخصیت‌های بزرگ ما، اسلام ما تأیید می‌شود.» (همان، ۱۸۳/۷)

#### ۴-۲-۳. تفرقه‌افکنی

از دیگر نمودهای استکبار، بهره‌وری مستکبران از ایجاد اختلاف و درگیری‌های قومی، قبیله‌ای و فرهنگی میان توده‌ی مردم و مخاطبان خویش است که این مهم در راستای تحکیم و توثیق پایدهای حاکمیت ایشان مورداستفاده قرار می‌گیرد. کلام مجید در جهت تبیین این بعد از نمود استکبار از سازه‌ی زبانی به‌گرینی در سطح واژگانی آن سود جسته است. این سازه را می‌توان در گزینش واژه "شیعا" ضمن آیه شریفه «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَىٰ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعَةً يَسْتَضْعُفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذْيَغُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص، ۴) بررسی کرد.

واژه "شیع" جمع مکسر "شیعه" به معنای گروهی است که انسان با آن‌ها توانا و نیرومند می‌شود و دیگران هم از او منتشر و گسترش می‌شوند. (راغب اصفهانی، ۲۸۰) همچنان‌که وزن این واژه (فعله = اسم هیئت) بیانگر نوع خاصی از گستردگی است. بنابراین شیعه به کسانی اطلاق می‌شود که تحت یک تفکر و یا نظر و عقیده بخصوصی گرد آمده‌اند. (مصطفوی، ۲۰۱/۶)

بدین تصور، فرعون با گستردن دامنه‌ی سلطنت خود بر مردم و نفوذ قدرت خویش بر

آن برتری جست. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد: نخست از راه تفرقه‌افکنی در میان آنان، مردم را به دسته‌های متعدد و با تفکرات مختلف تقسیم کرد تا یک دل و یک جهت نشوند و نیروی دسته‌جمعی آنان ضعیف گشته، نتوانند در مقابل قدرت او مقاومت کنند و از نفوذ اراده او جلوگیری نمایند. همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه "تفرقه بینداز و حکومت کن" امکان‌پذیر نیست! آن‌ها همیشه از "توحید کلمه" و "کلمه توحید" وحشت داشته و دارند، آن‌ها از پیوستگی صفوں مردم به شدت می‌ترسند و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است؛ همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می‌کنند.

لذا فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص دسته‌بندی کرد: "قبطیان" که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسائل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود. و "سبطیان"، مهاجران بنی‌اسراییل را تشکیل می‌دادند که به عنوان بردگان، غلامان و کنیزان، در چنگال آن‌ها گرفتار بودند. این گروه با فقر و محرومیت فراوان سخت‌ترین کارها را بر دوش می‌گرفتند، بی‌آنکه بهره‌های داشته باشند. از سویی دیگر، فرعون در تضعیف آنان بسیار کوشید و این کار را تا بدان‌جا ادامه داد که دستور داد فرزندان به دنیا آمده از دودمان آن‌ها را سر بربرند و دختران آنان را باقی بگذارند که معلوم است سرانجام این نقشه شوم چه بود. او می‌خواست به کلی مردان بنی‌اسراییل را نابود کند که در نتیجه نسل آنان به کلی مقرض می‌شد. (طباطبایی، ۷/۱۶؛ مکارم‌شیرازی، ۱۰/۱۶)

#### ۴-۲-۴. ایجاد اختناق و سلب آزادی بیان

اختناق، به عنوان ابزار و تاکتیکی برای اعمال قدرت، یکی دیگر از نمودهای استکبار است که موجب سلب آزادی عقیده و بیان و...، منع انتقاد سازنده و ارائه طرق رفع مشکلات و در نتیجه باعث نضج و رشد سریع بسیاری از مفاسد اجتماعی و حکومتی مانند تملق و چاپلوسی، رشوه خواری و ارتشاء و... می‌گردد. از این لحاظ اختناق یک بیماری

خورهوار اجتماعی به شمار می‌آید.

کلام مجید در بخش‌های مختلفی از داستان فرعون و موسی(ع) به اختناق ناشی از استکبار فرعون و دولتمردانش اشاره می‌کند: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرَكَ قَالَ سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَسَنُسْتَحْبِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُون» (الاعراف، ۱۲۷)

کاربست فعل "تذر" در عبارت "أتذر موسی وقومه" به همراه استفهام تعجبی، نشان از شدت اختناق در جامعه فرعونی آن زمان دارد. "تذر" فعلی است که زمان گذشته و ماضی ندارد و به معنی دور افکندن چیزی است که قابل اعتنا نیست. (راغب اصفهانی، ۵۴۱) بی‌شک خواننده با دیدن چنین گفتاری متوجه می‌شود که فرعون و دولتمردان او، حق بیان و عقیده را از قوم خود سلب کرده بودند. از این‌رو دولتمردان را تعجب و شگفتی بسیار، از فرعون دلیل او را برای زنده نگه داشتن موسی(ع) جویا می‌شوند. این پرسش همراه با تعجب بیانگر آن است که در حکومت فرعون هیچ حرف و عقیده مخالفی حق رشد و تکثیر را نداشته است بلکه فرعونیان با دیدن کوچک‌ترین نشانه‌ای از اعتراض یا مخالفت با دستگاه حاکم آن را سرکوب می‌کردند. شایسته ذکر اینکه کاربست جمله حالیه‌ی اسمیه‌ی "وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُون" و حرف تاکید "إن" حاکی از آن است که قدرت در اختیار فرعون و دولتمردانش قرار داشت از این‌رو، هیچ خطیری از جانب موسی(ع) و قومش متوجه فرعون نبود؛ به همین سبب از کشتن او امتناع ورزید.

همچنین سازه‌ی زبانی "تکیر" در واژه‌ی "إله" و کاربرد آن در سیاق نفی ضمن آیه‌ی مبارکه‌ی «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعْلَى أَطْلَعُ إِلَى إِلَهٍ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظْنُهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (القصص، ۳۸) به‌گونه‌ای دیگر وجود اختناق در حکومت فرعون را تایید می‌کند. این اختناق به اندازه‌ای بود که فرعون با ادعای الوهیت و ابطال وجود هرگونه الاهی غیر از خودش، نه تنها آزادی بیان عقیده را از قوم خود سلب کرده بود که هر آنچه خود بدان اعتقاد داشت، به اجبار بر آن‌ها تحمیل می‌نمود.

افزون براین در آیه‌ی «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرَيْةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ أَنْ يَقْتَلُنَّهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٌ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» (یونس، ۸۳) وجود اطناب در عبارت «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرَيْةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ» با کاربست جار و مجرور "علی خوف" سازه زبانی دیگری است که جو خفقان آور آن روز را نشان می‌دهد. همچنان‌که گرینش واژه "ذریه" به‌جای هر واژه دیگری مفید معنای دقیق و ظریف و قابل تاملی است.

منظور از "ذُرَيْةٌ مِنْ قَوْمِهِ" بعضی از افراد ضعیف و طبقه‌ی ناتوان بنی‌اسراپیل است؛ زیرا بزرگان و اشراف و توانگران بنی‌اسراپیل ایمان نیاورند. اعتبار عقلی هم مؤید این ظهور است، چون با تأمل در داستان فرعون مشخص می‌شود که تمامی بنی‌اسراپیل، اسیر و تحت استعمار فرعنه و محکوم به حکم آنان بودند، معمولاً عادت در امثال این موارد بر این جاری است که طبقه ضعیف سر از اطاعت حاکم برداشته، پیرو پیامبرش می‌گردد و طبقه اشراف سعی می‌کنند به هر وسیله‌ای به درگاه جباران تقرب جویند، و آن دستگاه را با دادن مال و تظاهر به خدمتگزاری و وانمود کردن به اینکه خیرخواه دستگاهند و با دوری کردن از هر عملی که خوشایند دستگاه نیست، رضایت دستگاه را به دست آورند تا مقام اجتماعی و حیثیت خانوادگی خود را حفظ کنند. بنابراین کلام چنین معنا دهد که کسی به موسی(ع) ایمان نیاورد مگر ذریه‌ای از قوم او. (طباطبایی، ۱۶۴-۱۶۶/۱۰) تعبیر "علی خوف" نیز که بیانگر جو متشنج و خفقان آور آن زمان است، مفید این فایده می‌باشد که ذریه موسی(ع) با ترس و لرز از فرعون و اقویای بنی‌اسراپیل ایمان آوردن، در نتیجه کلام – بنابرگفته علامه طباطبایی – این معنا را افاده می‌کند: ضعفای بنی‌اسراپیل در ایمان آوردن هم از فرعون ترس داشتند و هم از اشراف قوم خود، زیرا چه بسا که اشراف، آنان را از ایمان آوردن منع می‌کردند، حال یا به خاطر اینکه خودشان ایمان نداشتند و یا به خاطر اینکه پیش فرعون تظاهر کنند که هوادار او هستند، و به این وسیله او را دلخوش سازند تا او نیز بر اینان تنگ نگیرد و یا حداقل کمی از شدت آزار و اذیتشان بکاهد. (همانجا، ۱۶۵/۱۰)

## ۵- نتایج مقاله

بررسی و تحلیل آیات قرآنی موردبخت در نوشتار پیش‌رو، بر این نکته تصریح دارد که کاربست رویکرد زبانی در دو محور همنشینی و جانشینی واژگان، تبیین‌های منسجمی از مفهوم استکبار و ارکان و نمودهای آن به دست می‌دهد. بی‌شک این تبیین‌ها، بر بنیان دستور زبان عربی، قواعد علوم بلاغی و دانش مفردات استوار است. از این‌رو تبیین‌هایی روشمند و منطقی به شمار می‌آیند. یافته‌های پژوهش گویای آن است که اشرافیت اجتماعی (ژن‌سالاری)، فقر فرهنگی، و شانتاز خبری برخی از ارکان مفهوم استکبار انسانی به شمار می‌آیند؛ این مفاهیم در گستره مؤلفه‌های زبانی به شکلی واضح و عینی به تثیت ارکان ضدارزشی و انحراف‌آلود استکبار در مخاطبان آگاه می‌پردازد. همچنان‌که با تأمل در سازه‌های زبانی مستعمل در آیات قرآن، قدرت‌گرایی، تهدید و ترور شخصیتی، تفرقه‌افکنی و ایجاد اختناق و خفغان پاره‌ای از نمودهای استکبار انسانی هستند که قابلیت تعمیم به جامعه امروزی را دارند. نمود چنین شبکه‌های معنایی از مفهوم استکبار به حضور ضد ارزشی پرسامد آن در قرآن اشاره داشته و ریشه‌های نفوذ آن و مصادیق عینی مستکبران را در جامعه بشری از گذشته تا امروز به تصویر می‌کشد.

## کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم والمحیط الأعظم، تحقيق عبد الحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۳. ازهربی، محمد بن أحمد، تهذیب اللغة، تعلیق یاسین الأیوبی، طالثة، بیروت، المکتبة المصریة، ۱۴۲۱ق.
۴. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسؤولان آموزش و پرورش و جمعی از معلمان سراسر کشور، ۱۳۹۴ش.
۵. ثعالبی، أبو منصور عبدالملک، فقه اللغة، تعلیق یاسین الأیوبی، طالثة، بیروت، المکتبة المصریة، ۱۴۲۰ق.
۶. جابر الله، أسامه عبدالعزیز؛ السیاق فی الدراسات البلااغیة والأصولیة دراسة تحلیلیة فی ضوء نظریة السیاق، مصر، جامعه کفر الشیخ، ۲۰۰۹م.
۷. خمینی، روح الله؛ صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۵۸ش.
۸. راغب اصفهانی، أبو القاسم حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، ضبط هیثم طعیمی، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۸ق.
۹. ربیعه، موسی سامح، الأسلوبية مفاهیمها وتجلياتها، طالأولی، الأردن، دارالکندی للنشر والتوزیع، ۲۰۰۳م.
۱۰. رحیمیان، جلال، رزمجو، آیت الله، مبانی زیان‌شناسی، ۱، ج اول، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹ش.
۱۱. رمانی، أبوالحسن علی بن عیسی؛ النکت فی إعجاز القرآن (ضمن ثلات رسائل فی إعجاز القرآن)، تحقيق محمد خلف الله أحمـد و محمد زغلول سلام، طالثة، القاهرة، دار المعرفـ، ۱۹۵۶م.
۱۲. رویزیز، آر.اچ؛ تاریخ مختصر زیان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، ج دهم، تهران، نشر مرکز اچ، ۱۳۹۰ش.
۱۳. زمخشـری، محمود بن عمر، الكشاف فی حقائق غواضـن التنزيل، طالثة، بیروت، دارالکتب العربي، ۱۴۹۷ق.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج پنجـم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش.
۱۵. طریحی، فخر الدین بن محمد؛ مجمع البحرين، محقق احمد حسینی اشکوری، ج سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۱۶. عبدالرؤوف، حسین، سبک‌شناسی قرآن کریم، ترجمه پرویز آزادی، تهران، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۹۰ش.
۱۷. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، طالثة، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج دوم، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۱۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ششم، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
۲۰. کشمیری، عبدالرسول، آموزش پیشرفتـه دانش صرفـ، قم، انتشارات نصایح، ۱۳۹۴ش.
۲۱. ماکیاولی، نیکلا، شهریار، ترجمه محمود محمد، تهران، نگاه، ۱۳۹۴ش.
۲۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج سوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۳۰ق.
۲۳. مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ش.
۲۴. نیجه، فردیش ویلهلم، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران، نشر جامی، ۱۳۷۷ش.
۲۵. هنداوی، عبد الحمید، الإعجاز الصرفی فی القرآن الکریم، إربد، عالم الکتب و الحدیث، ۲۰۰۷م.